وازشرایط بندگی جز رسمی نمانده کس را از کمال تقوی خبری و دلها را از ورع کامل اثری اغلب خلق را عنان هوس بدست هوا و آینهٔ طاعت آلوده زنگ ریا ب توبه و تقوی زجهان رفت دور • وز ورع و زهد جهانی نفور • پردهٔ حیلت بهوا ساخته • قاعدهٔ صدق برانداخته • در مرصاد العباد بحکمت بعث بوجهی روشن بیان کرده محصلش آنست که آدمی پنج حالت دارد اول حالت عدم لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا در کتم عدم انسان را در علم حق وجودی بود اما بوجود خویش شعوری نداشت دوم حالت وجود در عالم ارواح چنانچه فرمود الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ چون از تنگنای عدم بعالم ارواح پیوست او را بوجود خود و دیگری موجودات شعور پدید آمد سیم حالت تعلق قالب وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي چهارم حالت مفارقت روح از قالب كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پنجم حالت اعاده روح بقالب كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ و این پنج حالت انسان را سفر درست می بایست اما معرفت ذات و صفات خداوندی که علت غائی از آفریدن ایشان آنست بکمال خود توانند رسید و حکمت خداوندی در آفرینش موجودات که شوناست بحصول پیوندد اما حالت عدم ضروری بود تا چون در عالم ارادت وجودی حادث شود بر هستی خود شعور یافته بحدوث خویش عالم گردد و از ینجا بقدم صانع و مبدع خود راه یابد ب حادث چه حدوث خویش داند • برون بقدیم ره تواند • اما حالت وجودی در عالم ارواحی می بایست تا پیش از آنکه بعالم اجساد پیوندد ذوق شهودی بی واسطه بازیابد و بصفای روحانیه استحقاق استماع خطاب الست بربکم حاصل کند و بی حجاب استفاضه نموده استعداد جواب بلی بدست آید چون بی واسطه دولت مکالمات حضرت عزت را بربوبیت بازداند و بصفات ذاتی چون حیوة و قدرت و ارادت و علم و سمع و بصر و کلام بشناسد و اگر او در عالم ارواح وجودی نبودی نه معرفت حقیقی بذات و صفات حاصل آمدی و نه قابلیة آن یافتی که در عالم اجساد دیگر باره بصفای روحانیت بازرسیدی آن تخمها در بدایة می بدید تا این ثمرات در نهایت بدید آید • اگر در آب و خاک من نکشتی تخم سودا • چرا در تو میروید زمغز استخوان من • اما حالت تعلق روح بقالب جهة آنست تا آلات کمال معرفت اکتساب کند و حق را بصفات فعلی چون رازقی و رحمانی و رحیمی و غفاری و ستاری و مغنی و محیی و توابی و وهابی بشناسد و روح بمدد این آلات بمقامی تواند رسید و در معرفه که بی این دست افزار جسمانی میسر نشود از مشاهدات ذوقی و مکاشفات علوم لدنی و غیر آن از اصناف معارف که شرح آن از اطباق زمین و اوراق آسمان برنتابد ب حرفی زانچه در صحیفهٔ عشقست • در همه اوراق کاینات نگنجد • اما حالت مفارقت روح از قالب برای آنست که آلایشی که روح از مصاحبت اجسام حاصل کرده است در مفارقت بتدریج از وی بریزد و نسبتی که با جسمانیت گرفته بر روزگار بازگذاشته دیگر بار بصفات روحانیه اول معاودت نماید و همچنین ارواح سعدا باشد که خلاصهٔ آفرینش اند اگر بصفاتی که از آلات قالب حاصل کرده بی مزاحمت تن و مسامحت بدن از فیض ربانی برخوردار شوند و آنچه از شوائب بشریه و کدورت علقیه بر طرف شده بواسطه میگوید ب جانهای بسته اندر آب و گل • چون رهند از آب و گلها شاد دل • در هوای عشق حق رقصان شوند • همچو قرص بدر بی نقصان شوند • اما حالت اعاده روح بقالب بواسطه آن می باید که کمال انسانی آنست که بخلافت خداوندی در تمام ممالک غیب و شهادت و عوالم غیب دنیا و آخرت متصرف باشد و از انواع تنعمات که هر دو عالم برای او آماده شده دنیا

امرت

اَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ برخورداری کامل یابد و این تنعمات بعضی روحانیت و برخی جسمانی جز بواسطه آلات جسمانی تصور نتوان کرد پس لازم بود که قالب جسمانی دنیوی برنگ نورانی اخروی حشر کنند سمت کثافت او را بسبب لطافت بدل ساخته يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ از نعیم بهشت باستیفاء حظوظ خویش محظوظ سازند و روح را بعد از آنکه در صحبت قالب پرورش بکمال یافته بود بواسطه عادت جسمانی معرفت تمام حاصل کرده بود و حالا مدتی در مفارقت قالب سیر عالم نموده است و بتابش نظر عنایت تربیت یافته و آلایش جسمانی بتدریج محو گشته از فیض حق رزقهای بی واسطه گرفته يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ و بدان قوت قوتی تمام حاصل کرده باز دیگر بقالب فرستند تا بسبب آن آلات جسمانی در همه ممالک بمالکیت و ملکیت تصرف نماید و از تنعمات روحانی نیز بوسیله آلات جسمانی بهره وافر بردارد و چنانچه روح و جسم از کار خویش شاغل باشد و نه جسم روح را از تنعم مانع بود لاجرم عنوان نامه ربانی بهر بنده اینچنین باشد مِنَ الْمَلِكِ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْمَلِكِ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ • فرق این میان دو ملکیت در آن مقام آنکه او سبحانه در ممالک عقبی باستقلال و اصالة متصرف بود بی احتیاج بآلات و بنده به نیابت و خلافت متصرف باشد بواسطه آلت اینها که گفته شد حکمتست مترتب بر ارواح سعدا که مقصود از زمره مکلفان ایشانند معاد و نعوذ بالله اشقیا که کفار و منافقان اند بدرکات نیرانی باشد و مراتب عذاب بترتب است تفاوت اقوال و احوال و اعمال ایشان متفاوت خواهد بود و چون در اثنای آیات سخنانی که بر نشاء جنانیه و جهنمیه و اخرویه و کتبیه و غیر آن از مواقف قیامت و حالات آخرت متفرع است بوجهی که بر اهل صحیح وضوح یافته مذکور خواهد شد اینجا بر مقدار اختصار افتاده والیه المرجع والمعاد اصل رابع در دقایق آیه چهارم إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ این آیه وسط است و واسطه نیز گویند بر نسبت بمیان اقوال الهی و عبدی بهمین معنی بین بین هم خوانند ماخوذ از حدیث قدسی بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي و امام علم الهدی رحمه الله در تاویلات معنی این حدیث را بر دو وجه بیان میکند یکی آنکه هر یک از جملتین که آیه منطوی بر آنست بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ الْعَبْدِ باشد چنانکه در ایاک نعبد عبادت از بنده برای حق و در ایاک نستعین معونة حق از برای بنده دوم آنکه جمله اولی که مضمونش عبودیت متعلق به بنده باشد جمله ثانیه که مضمونش معونة است از آن حق بود قول اول اکمل است چه مضمونش آن باشد که ای بنده از تو عبادت از من قبول از تو طلب معونة از من اعانت در نکته چهارم از صحیفه اول گذشت که صاحب فتوحات هر دو ایاک را بافراد حق بافراد الهی میدارد و نعبد و نستعین متعلق بافراد عبد در تفسیر فارسی آمده که توسط این آیه اشتمال اوست بر آنچه که واقع باشد میان مالک و مملوک یعنی ما قبل این آیه تناسب با کل کمالات و آن مر حق را ثابت و ما بعد این آیه دعا و طلب مهمات و آن بنده را لازم و خدمت که نسبتی تامه است میان بنده و مولا ما بین ثنا و طلب متعارفست در روش اهل ادب گفته اند اول سوره ثناست و تحمید و مدحست و آن خاصه حق است و آخرش دعا و رغبت و رهبت و آن بهره عبد است و واسط مشتمل است بر عابدیة و معبودیت و استعانت و اعانت از ینها بعضی از آن خداوند است و برخی از آن بنده و قول جمعی که گویند اول سوره ثنا محض است و آخرش افتقار محض و اوسط مرکب از هر دو بقول گذشته نزدیکست و آن نیز

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com) 1